

لیبی

۹

اشعار او

۳۴ آورده :

محمد - دبیر میاقتی

تهران - آذرماه ۱۳۳۲

چاپخانه خدیری

مهر آواز

چند نسخه نفیس از «مجمع الفرس» سروری کاشانی، که از بسیاری جهات بهترین فرهنگ فارسی است که در قرون گذشته برشته تحریر درآمده، از آن تنی چند از دوستان فاضل و دانشمند، دیرزمانی در دست استفاده نگارنده بود و اینجانب علاوه بر بهره اصلی که از این نسخ درخور توجه میبردم بر سر آن بودم که از اشعار گروهی از شاعران شیرین سخن پارسی و قافله سالاران کاروان نظم شکرین دری که همه اشعارشان از گزند حوادث این نمانده و دست تپاول روزگار گردنم بر بسیاری از آثارشان پاشیده است، آنچه بشاهد لغات در این کتاب نفیس آمده مجموعه‌ای فراهم آورم و همه را یکجا یا جدا جدا برای استفاده دانش پژوهان صاحب ذوق و شعر شناسان ادب پرور انتشار دهم و ناگفته پیداست که در این میان شاعرانی که مقدار قابل توجهی از اشعارشان برجا و در دسترس ارباب کمالست و هم سرایندگانی که پیشقدمان نکته سنج این اندیشه که من پیروی میکنم، از این پیش بگرد آوری اشعارشان پرداخته اند، از این نیت مستثنی بایستی.

اینک نخستین برای نهال فکرت را که با اشعار سید شاعران و خواجه سخن سرایان سیدالشعراء لیبی آغاز شده است تقدیم خوانندگان گرامی میکنم و برای آنکه نفی این کار عام تر افتد و ارزش صرف وقت و بردن رنج خوانندگان عزیز را بیابد از فرهنگهای دیگر و تذکره‌ها و کتب تاریخ و غیره تا آنجا که مقدور بود و کتاب در اختیار داشتم، نه بر حسب استقصای کامل، اشعاری را که بنام وی ضبط کرده‌اند جمع کردم و بر حسب نوع شعر و ارتباط ابیات بترتیب حروف الفبا مرتب ساختم و مقدمتی نیز کوتاه در شرح حال استاد بدان پیوستم و بدینگونه دفتر کی از اشعار باز مانده سیدالشعراء لیبی پرداختم، باشد که قبول خاطر خداوندان ذوق و شعر و ادب افتد. در خاتمه ذکر این نکته بجا می‌نماید که قسمتی از این اشعار با مقدمه آن سابقاً در سال هشتم مجله مهر بطبع رسیده است.

زندگانی لیبی

از احوال لیبی مانند مقدار اشعار وی اطلاعی چنانکه باید نداریم و صاحبان تذکره نیز در شناخت وی چیزی مهم ندارند. آنچه در این مقدمه آورده میشود استنباطی از اقوال خود شاعر است و التقاطی از مجموع اقوال صاحبان تذکره و چون غرض اصلی تذکر اشعار اوست نه شرح زندگانی وی بدینجهت جانب تحقیق احوال و مقام سخنرانی اورایش از آنچه من باب مقدمه لازم مینمود فرو گذاشتیم. سید الشعراء اوستاد لیبی^۱ سخنوریست از مردم خراسان، از اقران فرخی و منوچهری و عنصری، دوست شاعر سیستانی و معادی ملک الشعراء دربار غزنوی، نه زمان زادنش معلومست و نه تاریخ درگذشتنش، آنچه مسلم است در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری در قید حیات بوده و قطعاً پس از مرگ فرخی یعنی پس از سال ۲۹۰ بدرود زندگی گفته است، چه در تأثر از مرگ سخنور سیستانی شعری دارد و آن شعر که قسمتی از زندگانی او را روشن میسازد در کتاب ترجمان البلاغة محمد بن عمر رادویانی که هم در این سالهای اخیر یافته شد و بچاپ رسید، از دستبرد حوادث محفوظ مانده است و ما در جای خود بنقل آن خواهیم پرداخت.

محمد عوفی ذکر لیبی را در سلسله شعراء آل سبکتکین کند و گوید^۲: «لیبی ادیبی لیب و شاعری عجیب بود، نظمش رایق و در فضل از اقران فایق. مداح امیر ابوالمظفر یوسف بن ناصرالدین رحبه الله بود و در مدح آن شاه نبکتخواه نامجوی. تا آخر مداح پرور این قصیده گفته و داد سخن بداده: چو بر کندم دل از دیدار دلبر ... الخ».

هدایت در مجمع الفصحاء آورد^۳: «لیبی از قدمای شعرا و حکما بوده است.

۱ - سید الشعراء و اوسنادی لیبی را مسعود سعد سلمان متذکر است در قصیدتی که بافتنای وی ساخته و گفته:

درین قصیده که گفتیم من اتفاق کردم با اوستاد لیبی که سید الشعر است.

۲ - لباب الالباب چاپ برادون (ج ۲ ص ۴۱-۴۰) ۳۰ - مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۴۹۴).

از حالات و مقالاتش استحضاری چندان حاصل نیامد الا اینکه صاحب فرهنگ^۱ بعضی ابیات
اورا بر سیل استشهاد تصحیح لغات ثبت کرده و صاحب تاریخ آن غزنویه ابو الفضل
بیهقی در اختلال حال محمد بن محمود بروجه مناسبتی در ضمن حکایتی این
قطعه اورا بتحریر آورده : کاروانی همی از ری بسوی دسکره شد ... الخ . و از بس
این قطعه نه بیت دیگر نیز بنام وی ثبت کرده است .

آنچه از لباب الالباب عوفی و مجمع الفصحاء نقل شد، سوای قطعه منقول از ترجمان
البلاغه که زنده بودن لیبی را در سال ۴۲۹ قهطی میسازد، مجموع اطلاعاتیست که
از گفته صاحبان تذکره بر می آید و تنها چیزی که میتوان بر این اطلاعات افزود
استنباطی است از متن قصیده^۲ رائیه بر جای مانده شاعر و در این باب مرحوم ملک الشعراء
بهار مقالتهی مطبوعه برداشته که در شماره سوم سال سوم مجله آینده بچاپ رسیده
است و ما با آنکه در نگارش این قسمت از آن فایده برده ایم خوانندگان عزیز را به ملاحظه
آن مقاله توصیه میکنیم و پیش از بیان نکات مستنبطه از قصیده به بیان مأخذ
آن میپردازیم :

۱- قدیمترین مأخذ قصیده لیبی لباب الالباب محمد عوفی^۳ است اما در این کتاب
یش از سی و سه بیت از مجموع ابیات قصیده حاضر نیامده است یعنی ابیات : ۱- ۳
۶- (مصرع نخستین ۲۱ با مصرع دوم ۱۱) - ۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۲۰ - (مصرع
نخستین ۱۱ با مصرع دوم ۲۱) - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵
۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۸ - ۵۹
از متن حاضر .

۲- بنا به تحقیق مرحوم بهار^۴ این قصیده را (۵۶ بیت آنرا که عبارت از
تمام قصیده حاضر باستثنای ابیات ۱۴ و ۵۸ و ۵۹ باشد) مرحوم لسان الملک سیهر
از مأخذ دیگری غیر از لباب الالباب عوفی بدست آورده و بر پشت نخستین ورق از
یک نسخه خطی دیوان منوچهری با ذکر اقتساب آن منوچهری بافرخی بخط خویش

۱- از فرهنگ ظاهرآ مراد فرهنگ جهانگیری است . ۲- لباب الالباب چاپ براون (ج ۲ ص ۴۱-۴۰) .
۳- مجله آینده سال سوم ، شماره سوم .

ثبت کرده و همین نسخه است که مورد استفاده رضاقلی خان هدایت صاحب مجمع الفصحاء در نقل پنجاه و شش بیت فوق در دیوان منوچهری که گرد آورده اوست قرار گرفته .
 ۳- در مجمع الفصحاء هدایت ۱ ذیل شرح حال فرخی و هم بنام وی ۲۸ بیت از این قصیده آمده است ، یعنی ایات : ۱ - ۲ - ۳ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۸
 ۲۶ - ۲۹ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۷ - ۴۸
 ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ از نسخه حاضر .

۴- در دیوانهای خطی جدید منوچهری ۲ و دیوانهای چاپی وی ۲ پنجاه و شش بیت از این قصیده بنام منوچهری درجست با آنکه اختلافی در ترتیب ایات که بدان اشاره خواهد شد ، یعنی همه ایات قصیده حاضر باستانی سه بیت ۵۸ و ۵۹ که این سه بیت در لباب الالباب آمده است و چنانکه گفتیم در این مورد هدایت از نسخه لسان الملك سپهر استفاده کرده و بدون اشاره بگوینده اصلی قصیده و باز بدون توجه باینکه قسمتی از آنرا در کتاب خود مجمع الفصحاء ذیل شرح حال فرخی و بنام او آورده است ، هنگام گردآوری دیوان منوچهری آنرا باین شاعر منسوب داشته و چون در مجمع الفصحاء نه ذیل شرح حال لیبی ۴ متذکر این قصیده است و نه ذیل شرح حال منوچهری در همان کتاب از این قصیده چیزی و بدان اشارتی است و نه ذیل شرح حال فرخی بسرائنده اصلی یعنی لیبی و نه بمنوچهری اشارتی شده ، بصحت گفته مرحوم ملك كه ماخذ هدایت در این مورد فقط نسخه سپهر است اعتماد توان کرد . ماخذ هدایت در نقل قصیده مذکور بنام منوچهری روایت سپهر است اما در نقل قسمتی از قصیده بنام فرخی برخلاف تصریح مرحوم بهار در مقاله خود ، روایت سپهر نیست زیرا اگر ماخذ وی همان روایت بود اولاً آنرا سرودست شکسته و باختصار نقل نمیکرد و ثانیاً توضیحی باصراحت تمام ضمن ذکر معدوح حقیقی درباره آن نمیداد ،

۱- مجمع الفصحاء (۱ ص ۴۴) . ۲ - یعنی نسخه که جد از هدایت و بر اساس نسخه گرد آورده او نوشته شده ، چه نسخ قدیم فاقد این قصیده اند . ۳ - باستانی چاپ اخیر آن که در سال ۱۳۲۶ خورشیدی بکوشش انکارنده تصحیح و طبع گشته و در آن اشارت رفته است که قصیده از لیبی است .
 ۴- (ج ۱ ص ۴۹۴) .

نالتا از اقتساب آن بنوچهری که مورد اشاره لسان الملك سپهر بود لا اقل
سخنی می گفت.

عوفی قصیده مورد بحث را در مدح امیر ابوالمظفر یوسف بن ناصرالدین دانسته
است، اما بدلائلی که در مقاله مرحوم بهار مندرج است این گفته عوفی بر اساسی نیست
و قول هدایت در صدر قصیده بدین عبارت ۱: «همانا نخستین قصیده ایست که بمدح ابوالمظفر
محتاج چغانی گفته و از آنجا بخندمت امیر نصر و سلطان محمود افتاده چنانکه از چهار
مقاله نظامی عروضی علیه الرحمة این فقره نوشته شده، بصواب اقرب مینماید بلکه صحیح همین
است که مدوح امیر ابوالمظفر چغانی باشد، منتهی هدایت خود یا مأخضی که از آن
نقل کرده، ندانسته قصیده مذکور را از فرخی گمان برده اند و چون اشاره به چهار مقاله
نظامی عروضی کرده، پیدا است که این قصیده را با قصیده نوین فرخی ۲ اشتباه کرده است
بعبارت بهتر عوفی در شناساندن مدوح و هدایت در سراینده قصیده مورد بحث با اشتباه
رفته اند، چه قصیده مورد بحث علی التحقیق سروده لیبی است و هم علی التحقیق در
مدح ابوالمظفر احمد بن محمد ملقب بفخر الدوله از آل محتاج والی چغانیان و
پیدا است علاوه بر آنکه مأخذ نقل این دو تذکره نویسنه در این مورد مختلف است
هدایت که مدتها پس از عوفی میزیسته، بکتاب وی یعنی لباب الالباب نیز در این مورد
برخورد نکرده است که سراینده واقعی قصیده را بشناسد، تا هنگامیکه آنرا از روایت سپهر
در دیوان منوچهری و بنام او ثبت میکرد و یا از روایت دیگری در مجمع الفصحاء بنام
فرخی می آورد، در هر مورد ذکر مورد دیگر میکرد و خواننده را بدان توجهی
میداد و از گوینده حقیقی یعنی لیبی نامی میبرد، نتیجه آنکه هدایت بعلم عدم
دقت در نسبتی که سپهر داده و عدم تطبیق آن با چهار مقاله عروضی، در کتاب مجمع الفصحاء
و در دیوان منوچهری گرد آورده خود مایه اشاعه این اقتساب ناصواب گشته است
و با چنانکه مرحوم بهار گفته وی یا سپهر بعلم یکنواختی مضمون و زمینه این قصیده
بابرخی از قصاید منوچهری و فرخی دچار این اشتباه شده اند زیرا سبک قصیده و

ریزه کاریهای آن از لحاظ روانی و صافی اشعار و انسجام و استحکام کلمات باقصیده نوین فرخی^۱ که هم در مدح امیر چغانی است شباهت دارد و از لحاظ مضمون که مشتمل بر وداع شاعر با دلبر و برنشستن وی و طی صحاری و براری و وصف شب و ذکر منازل قمر و ستارگان و طلوع ماه یا خورشید و رسیدن بدر بار مدح و ختم قصیده به بیان محامد او است بقصاید نوین^۲ و لامیه^۳ منوچهری همانند میباشد و همین همانندی مایه و پایه حدس نا بجای نویسندگان و ناقلین فوق شده است.

ظاهراً عوفی نیز که لیبی را شاعر دربار غزنوی بحساب آورده است بدون دقت در کینه مدح قصیده ویرا در مدح امیرزاده غزنوی ابویعقوب یوسف بن ناصرالدین سبکتکین گمان برده و بقصیده نگارنده باز برخلاف تردید مرحوم بهار در اینکه لیبی شاعر آل سبکتکین نیست، از پیوستگی لیبی بافرخی و دویتی که در رثاء وی ساخته و معاداتی که باعنصری داشته بعید نمی نماید که لیبی از دربار چغانیان بدربار غزنویان پیوسته باشد و عبارت بهتر، دور نیست که او را سرگنشتی باشد همانند فرخی و بسا که باب آشنائی و ارادت این دو که تامل شاعر سیستانی بردوام بود، در چغانیان یعنی کنار جیحون بدان سوی آب مفتوح شده و از آنجا بدین سوی آب کشیده شده و بدین دلیل عوفی در شمردن وی در سلك شعرای آل سبکتکین محق باشد. قرینه دیگر صحت این مدعا معاداة لیبی باعنصری ملك الشعراء دربار است که ظاهراً مجالی شاعر از سفر آمده نمیداده است که در دستگاه سلطنت محمودی و مسعودی عز و جاهی یابد و حق سخندانی وی را چون دیگران بواجبی بگذارند، با اینحال اینهمه را تا یافت شدن سندی معتبر بقید احتیاط باید تلقی کرد و نتیجه استنباط از قصیده و قطعه مورد بحث را محصور به پیوستگی شاعر بدربار چغانیان و مداحی امیر ابوالمظفر چغانی و دوستی وی بافرخی و کینه ورزی باعنصری و حیات داشتن چنین فوت فرخی (۴۲۹ هجری) دانست.

- | | |
|--|---------------------------------|
| ۱ - بمطلع : با کاروان حله برفتم زیستان | با حله تنیده ز دل بافته ز جان . |
| ۲ - بمطلع : شبی کی سو فرومشته بدامن | پلا من معجر و قیرین گسردن . |
| ۳ - بمطلع : الا یا خیجی غیبه فروهل | که پیشاهنگ پیرون شد زمزل . |

از شرح زنده گانی لیبی که بگنذریم وی شاعر بیست استاد و توانا، شعرش از لحاظ اشتغال بر مضامین شعری قوی و از نظر استعمال لغات ادبی و رایج عصر غنی و از حیث اوزان و قوافی و اهاجی و رکیک باشعار برخی از شاعران مثنوی سرای قرن چهارم همانند، سبکی دارد در لطف و سادگی و فخامت و انسجام و نکوئی اسلوب و طبعی بودن معنی و بلاغت کلام و وجود نظم میانه سبک فرخی و رودکی و در اتخاذ زمینه خاص قصاید بتبع برخی قصاید عرب چون منوچهری و در استواری و استحکام بنیان کلام چون عنصری، در نظم قصاید جانب فصاحت و سلاست را مراعات میکرده و پای بند صحت و انسجام کلمات و عبارات بوده، تشبیهات وی در حد اعتدالی خوبی و دقت است و در نظم سخن معتقد که: «سخن که نظم کنند آن درست باید و راست». خود اگر چه مبتکر سبکی خاص و ویژه نیست اما مقتدای سخنوران نامی قرون بعد نظیر مسعود سعد و دیگرانست که پیش سخنندانش سر بکمر نش فرو برده و در نظم کلام بوی و سخن وی اقتدا و اقتفا کرده اند.

از ایات پراکنده بازمانده او پیدا است که مثنویاتی بحور مختلف داشته و چون غالب شعرای عصر خود از مبانی فرهنگ و تمدن و ادب قبل از اسلام بسی بهره نهوده و یا لا اقل گوش او بشنیدن و زبان او بگفتن فرهنگ و هنر ایران باستان آشنائی داشته است^۱.

باری از این شاعر نامی سخن گستر بر روی هم از قصیده و قطعه و اشعار پراکنده علی العجالة نزدیک دو یست بیت بیشتر بدست نکرده ایم که بترتیب بدنبال این مقدمه آن قصیده و قطعه و ایات را نقل خواهیم کرد.

در خاتمه متذکر می شویم که در ثبت قصیده لیبی چون به نسخه سپهر جزاز طریق مقاله مرحوم بهار دسترسی نداشتیم بهتر آن دیدیم که با استفاده از مندرجات مقاله مذکور بار دیگر بمقابله دقیق مندرجات لباب الالباب و نسخه چاپی دیوان منوچهری (چاپ سال ۱۲۸۵) و یکی از نسخ خطی جدید قابل اطمینان وی و مندرجات مجمع

۱- نظیر اینکه گویند: از اطاعت باید و زردشت بیز خود به نیک آفرنگان گفته است؛
بما نظیر این بیت: گویند نخستین سخن از نامه پازند آنست که با مردم بد اصل میبوند.

الفصحاء ذیل شرح حال فرخی دست ز نیم و اینک پنجاه و نه بیت قصیده حاضر بدین
 کیفیت با ذکر مآخذ و باز نمودن موارد اختلاف نسخ و برخی توضیحات مفید
 و تصحیحات لازم ذیلاً از نظر خوانندگان ارجمند میگردد. و بیژند کر این نکته
 را بیفایده نمیداند که در مقاله مرحوم ملک (مندرج در مجله آینده) بیت بیست و دوم
 قصیده (بجای متن حاضر) ساقط شده، یعنی آنجا پنجاه و هشت بیت بیشتر نیامده است.



۱ = قصیده

۱ چو برکندم دل از دیدار دلبر ۱
 تو گویی داغ سوزان بر نهادم
 شرردیدم که بر رویم هست
 مرا دید آن نگارین چشم گریان
 ۵ بچشم اندر شرار آتش ۶ عشق
 مرا گفت آن دلدارم ای ای آرام ۷
 ز جابلسا به جابلقا ۸ رسیدی
 سکندر نیستی لیکن دوباره
 ندانم تا ترا چند آزمایم
 ۱۰ مرا در آتش سوزان ۱۰ چه سوزی

نهادم ۲ مهر خرسندی بدل بر
 بدل کز دل بدیده درزد آذر ۳
 زمزگان همچو سوزان ۴ سونش زرد
 جگر بریان، پراز خون ۵ عارض و بر
 بچنگ اندر عنان خنک رهبر ۳
 همیشه تازیان ۸ بی خواب و بی خور
 همان از باختر رفتی به خاور ۳
 بگشتی در جهان همچون سکندر ۲
 چه مایه ینم از کار تو کیفر ۳
 چه داری عیش من بر من مکدر ۳

۱ - در نسخه سپهر : دلدار . ۲ - محف . (یعنی مجمع القصصه ذیل شرح حال فرخی) نهاده .
 ۳ - صوفی این بیت را نهاده . ۴ - صوفی ۱ سوزن . ۵ - نسخه خطی و چایی دیوان منوچهری ۱ بریان و
 برشون . ۶ - نسخه خطی منوچهری : شرار از آتش . ۷ - نسخه خطی و چایی منوچهری : مرا گفت
 دلدارم بیادام : سپهر : مرا گفت آن دلدارم بی آرام . متن تصحیح مرحوم بهار است . ۸ - نسخه خطی و
 چایی منوچهری : چه داری مرا ۱۰ . ۹ - نسخه چایی منوچهری ۱ ز جابلسا به جابلقا . ۱۰ آغازین قصیده
 یاد آور نموده است از مسعود سعد بطالع :

روز وداع من اندر آمد دلبر
 لب زلف عشق غشک و دیده زخون تر
 تا آنجا که گوید :

گفت مرا ای شکسته عهد شب و روز
 ملکوت جوئی همی مگر چو سلیبان
 در سفری و نهاده دل بسفر بر
 گیتی کردی همی مگر چو سکندر
 و پیداست که مسعود سعد را باشمار لیبی نظری بوده است چنانکه قصیدتی نیز باقندای وی
 سروده و مصرعای از او تضمین کرده و بدان اشارت رفته و باز برود . ۱۰ - شاید : هجران .

۱. فرود آ زود زین زین و بیارام
 ۲. فغان زین باد پای کسوه دیدار
 ۳. همانا از فراقت آفریده
 ۴. خرد زینسو کشید و عشق زانسو
 ۵. بدایر گفتم ای از جان شیرین
 ۶. سفر بسیار کردم راست گفتمی
 ۷. بدانم سرزنش کردی روا بود
 ۸. مخور غم میروم درویش زینجا
 ۹. برفت از پیشم و بیش من آورد
 ۱۰. رهی دور ۹ و شبی تاریک و تیره
 ۱۱. هوا افشوده رخساره بدوده
 ۱۲. گمان بردی که باد اندر پراکند
 ۱۳. خم شوله ۱۳ چو خم زلف جانان
 ۱۴. فرو نه یکسر و برگبر ساغر
 ۱۵. فغان زین رهنورد هجر گستر
 ۱۶. که دارد دور مارا يك زدیگر
 ۱۷. فرو ماندم من اندر کار مضطر
 ۱۸. مرا بایسته ترو ز عمر خوشتر
 ۱۹. سفرهایی همه بی سود و بی ضرر
 ۲۰. گذشتست ۲ از گذشته یاد ماور
 ۲۱. ولیکن زود باز آیم توانگر
 ۲۲. یسایان بر ده انجاسی مشر
 ۲۳. هوا چون قیر و زو هامون مقیر
 ۲۴. سپهر آراسته چهره بگوهر
 ۲۵. بروی سبز دریا برگ عبهر
 ۲۶. مغرق گشته اندر لؤلؤ تر

۱- عوفی : فرود آ زود و زین را زین بیارام ؛ سپهر : کله داری این باره بی آدام ؛ نسخه
 خطی و چاپی منوچهری : کله داری بر این باره بیارام . متن تصحیح مرحوم بهار است . ۲- در عوفی
 این مصراع بدنبال مصراع اول بیت ۲۱ آمده است ؛ نسخه چاپی منوچهری ؛ فرو نه یکدم ۳۰۰- سپهر ؛ فغان
 زین باد بیساکوه دیدار ۴- عوفی این بیت را ندارد . ۵- این بیت فقط در عوفی آمده است . ۶- نسخ
 خطی و چاپی منوچهری و سپهر : مرا بایسته تر بسیار و خوشتر . ۷- نسخه خطی منوچهری : گذشته .
 ۸- در سپهر و نسخه خطی منوچهری : ازین رفتن نکر تا غم نداری که زی تو زود باز آیم توانگر .
 ۹- به جز عوفی : رهی صعب و ۱۰- عوفی و سپهر : هوا فیروز و هامون چون مقیر ؛ متن از
 مجفف و نسخ خطی و چاپی منوچهری است . ۱۱- در عوفی این مصراع با مصراع دوم بیت ۱۱ تشکیل
 یخی داده است . ۱۲- در سپهر این بیت پس از بیت ۲۷ آمده است . متن بر طبق نسخ خطی و چاپی
 منوچهری است و اصح میباشد و در عوفی چنانکه گفتیم دو مصراع این بیت ه پراکنده است و
 هر يك در جایی قرار دارد . ۱۳- عوفی : شوله . شوله از منازل قمر و آن دو ستاره است
 روشن در دم غروب که تازیان آن را حمة المقرب گویند (منتهی الارب) .

- مکمل گوهر اندر تاج اکلیل ۱
 ۲۵ مجرّه چون بدریا راه ۳ موسی
 بنات النعش چون طبطاب سیمین
 همی گفتی که طبطاب فلک را
 زمانی بود مه برزد سر از کوه ۶
 چو زر اندود کرده گوی سیمین
 ۳۰ مرا چشم اندر ایشان خیره مانده ۸
 بریگ اندر همی شد باره زانسان ۹
 برون رفتم ز ریگ و شکر کردم
 دمنده ازدهایی پیشم آمد
 شکم مالان بهامون بر ۱۱ همی رفت
 ۳۵ گرفته دامن خاور بدنبال
 بیادان بهاری بوده فریه ۱۴
 از و زاده ست هرچ اندر جهانست ۱۶
 بتارک بر نهاده عفر ۲ عفر
 که اندر قمر او بگنشت لشکر
 نهاده دسته زیر و پهنه از بر ۴
 چه گوئی گوی شاید بودن ایدره
 برنگروی مهجوران مز عفر
 شد از انوار ۷ او گیتی منور
 روان مدهوش و مغزودل مفکر ۴
 که در غرقاب ۱۰ مرد آشنا ور
 بسجده پیش بزدان گر و گریه ۴
 خروشان و بی آدام و زمین در
 شده هامون بزیر او ۱۲ مقعر ۱۳
 نهاده بر کران باختر سر
 ز کرمای ۱۵ حزیران گشته لاغر
 زهرچ اندر جهانست او جواتر ۱۷

- ۱ - اکلیل از منازل قمر و آن چهار ستاره است . ۲ - نسخه خطی و چاپی منوچهری و مجف :
 عفره . و عفر از منازل قمر و آن سه ستاره است . ۳ - عوفی : بدریا بار . ۴ - عوفی این بیت را
 نداده . ۵ - نسخه خطی منوچهری : چه گوئی گوی شاید بودن : چاپی : چو گوی گو ... بودن .
 ۶ - مجف : زمانی رفت مه سر برزد از کوه : نسخه دیگر به عوفی : ... سر برزده از کوه . ۷ - بهر
 عوفی : شد از دیدار او . ۸ - نسخه خطی منوچهری : مانده خیره : نسخه چاپی : مانده خیره .
 ۹ - بهر عوفی : باره تازان . ۱۰ - بهر عوفی : چو در غرقاب . کروگر = عادل . ۱۱ - مجف
 و نسخه خطی و چاپی منوچهری : بهامون در . ۱۲ - نسخه چاپی منوچهری و مجف : آن . ۱۳ - این
 بیت در سایر نسخه خطی و چاپی منوچهری مقدم بر دو بیت قبل ضبط شده است . ۱۴ - نسخه
 خطی منوچهری : ... گشته فریه : نسخه چاپی : ... گشته فریه : مجف : بهاران گشته فریه . ۱۵ - مجف :
 بگرمای . ۱۶ - نسخه خطی و چاپی منوچهری : هر چه اندر جهان باز : عوفی (در هر دو
 مصراع) : هر چه . و این مصراع یاد آور « ومن الماء کل شئی حی » است . ۱۷ - در نسخه چاپی
 منوچهری این بیت مقدم بر بیت قبل است .

- شکوه آمد مرا و جای آن بود
مدیح شاه برخواندم بجیحون^۲
۴۰ تواضع کرد بسیار و مرا گفت
که من شاگرد کف زاد آنم^۵
بفر شاه از ویرون گزاشتم^۷
وز آنجا تا بدین درگاه گفتمی
همه بالا پر از دیبای رومی
۴۵ کجا سبزه است برفرقش مقعد^(۱)
یکی چون صورت مانسی منقش
نوگفتی هیکل بزرگدشت گشته است
گمان بردی که هر ساعت برآید
بدین حضرت بدانگونه رسیدم
۵۰ همان کاین منظر عالی بدیدم^{۱۲}
کبوتر سوی جانان کرد پرواز^{۱۳}
بنامه در نبشته^{۱۴} کای دلارام
بدرگامی رسیدم^{۱۶} کز بر او
- که حالی او دغانی بود منکر^(۱)
برآمد بانگ از او^۳ الله اکبر
زمن مشکوه وی آزاد بگذر^۴
که تو^۶ مدحش همی برخوانی از بر
یکی موی^۸ از تن من ناشده تر
گشادستند مر فردوس را در^۹
همه پستی^{۱۰} پر از کالای ششتر^۹
کجا شاخست بر شاخش مشجر^(۲)
یکی چون ثامه آزر مصور^۹
ز بس لاله همه صحرا سراسر
فروزان^{۱۱} آتش از دریای اخضر^۹
که زی فرزند یعقوب پیچر^۹
رها کردم سوی جانان کبوتر
بشارت نامه زیر پرش اندر
رسیدم دل بکام و کان بگوهر^{۱۵}
نیارد در گذشتن خط محور^{۱۷}

۱ - عوفی این بیت را ندارد؛ سپهر که شانی او دغانی بود منکر؛ نسخه چایی منوچهری؛
که حالی او خیالی بود منکر. متن از نسخه خطی است و مرحوم بهار حدس زده است شاید؛ که حالی
او بجالی منکر؛ باشد ولی در هیچ یک از این صور معنی استوار نیست. ۲ - بهار عوفی؛ بجیحون
برخواندم. ۳ - مجتب: از آتب. ۴ - این بیت در فرهنگ سروری بشاهد کلمه «مشکوه» آمده است
و بدان اشاره خواهیم کرد. ۵ - بهار عوفی؛ اویم. ۶ - عوفی؛ که تر؛ (شاید غلط مطبعی باشد).
۷ - بهار عوفی؛ از جیحون گذشتم. ۸ - نسخه چایی منوچهری؛ یکی مو. ۹ - عوفی این بیت را ندارد.
۱۰ - نسخه چایی منوچهری؛ همه بالا. ۱۱ - هیکل - بهارخانه، بتخانه، معبد. ۱۲ - مجتب؛ فراوان.
۱۳ - عوفی؛ بدین درگاه عالی چون رسیدم. ۱۴ - بهار عوفی. ۱۵ - جانان بال بگشاد. ۱۶ - نسخه خطی
و چایی منوچهری؛ در نبشته. ۱۷ - بهار عوفی؛ نیارد در گذشتن خط محور. ۱۸ - عوفی؛
سپردم. ۱۹ - عوفی؛ نیارد در گذشتن خط محور.

سرایى بد ۱ سعادت پیشکاش	زمانه چاکر و دولت کدیور ۲
۵۵ بصدر اندر نشسته پادشاهی	ظفر ۳ یاری به کنیت بوالمظفر
بتاجش بر ۴ نشسته عهد آدم	بتیغش در ۵ سرشته هول محشر
زن از از هیبت ۶ او بارگیرد	چه ۷ خواهد زاد تمساح و غضنفر ۲
جهانرا خور کند روشن ولیکن	زرای اوست دایم روشنی خور ۸
۵۹ ز بار منت ۹ او گشت گویی	بدین کرد از پشت چرخ چنبر ۸



- ۱ - نسخه خطی و چاپی منوچهری : مر ۲۰ - عوفی این بیت را ندارد - ۳ - عوفی : ظفر
(و شاید غلط چاپی باشد) - ۴ - عوفی : بنامش بر - ۵ - عوفی : بتیغش در : سیهر و نسخه خطی
منوچهری : بتیغش بر - ۶ - نسخه چاپی منوچهری : که زن از هیبت - ۷ - محقق و نسخه چاپی منوچهری :
چو - ۸ - این بیت فقط در عوفی آمده است - ۹ - عوفی : هبت .

۲ = قطعه منقول در تاریخ بیهقی^۱

ابوالفضل بیهقی در فصل «بردن امیر محمد را بقلعه مندیش» گوید ۲ «و
امیر را (یعنی محمد بن محمود غزنوی را) برانندند و سواری سیصد و کوتوال قلعه
کوهتیز با پیاده سیصد تمام سلاح را با او [و] نشانند حرما را در عمارت و حاشیت را
بر استران و خران و بسیار نامردمی رفت در معنی تفتیش و زشت گفتندی و جای آن
بود که علی ای حال فرزند محمود بود و سلطان مسعود چون بشنید نیز سخت ملامت
کرد بگتکین را ولیکن باز جستی نبود و آن استاد سخن لبیبی ۳ شاعر سخت
نیکو گفته است درین معنی - والایات :

کاروانی همی از ری بسوی دسکره ۴ شد	آب پیش آمد و مردم همه بر قطره شده ۵
گله دزدان از دور بدیدند چو آن ۶	هر یکی زیشان گفتی که یکی قسوره ۷ شد
آنچه دزدان را رای آمد بردند و شدند	بد کسی نیز که با دزد همی یکسره شد
و هر وی بود در آن راه دردم ۸ یافت بسی	چون توانگر شد گفتی ۹ سخنش نادره شد
هر چه پرسیدند او را همه این بود جواب :	کاروانی زده شد کار گروهی سره شد

۱ - این قطعه چنانکه متذکر شدیم در مجمع الفصحاء ذیل شرح حال شاعر «ص ۶۹ ج ۱»
نیز آمده است ۲ - تاریخ بیهقی با اهتمام دکتر فیاض و دکتر غنی (ص ۷۳ - ۳ - نسخه :
لیبی. ۴ - دسکره بگفته یاقوت در مجمع البلدان به معنی زمین هموار است و بر سه محل اطلاق میشده :
ده بزرگی بنواحی نهر الملك در جانب غربی بغداد ؛ دهی بغوزستان و دهی در راه خراسان که
این اخیر را دسکرة الملك خوانده اند بسبب بسیاری اقامت هرمز پس شاپور پسر اردشیر بابکان ؛
صاحب فرهنگ جهانگیری گوید نام هر شهر عموماً چون مدینه و مصر عربی و بطریق خصوصی
نام شهرست از عراق عجم . در تاریخ طبری آمده است که هر قل ملک روم را سانی کرد و فرشان
از روم هزیمت شد و هر قل پیامد از پس فرخان و با ملک عجم حرب کرد ، ملک عجم بگریخت و بدسکره
آمد و آنجا حصاری بود استوار و یسواد عراق اندر شهری از آن بزرگتر نبود . (که این دسکره
ظاهراً آن باشد که باقوت در جانب غربی بغداد دانسته ، بهر حال دسکره در شهر لبیبی دسکرة
ملك باید باشد) . ۵ - در فرهنگهای سروری و جهانگیری و رشیدی این بیت بشاهد کلمه
دسکره آمده است با اختلاف مختصری که بدان اشارت خواهیم کرد . ۶ - نسخه : ... شران ؛
در مجمع الفصحاء : از دور چو آن می دیدند . ۷ - قسوره یعنی شیر . ۸ - در مجمع الفصحاء : راه
و دردم . ۹ - در اصل گوئی .

۳- در بیت منقول در ترجمان البلاغه^۱

گرفرخ ببرد چرا عنصری نبرد پیری بماند دیر و جوانی برفت زود
فرزایه بی برفت و زرفتش هر زیان دیوانه بی بماند و زماندش هیچ سود.

۴- ابیات منقول در مجمع الفصحاء^۲

فدای آن قد و زلفش که گویی فرو هشته است از شمشاد شمشار^۳.

آن طره مشکریز دلدار کرده است مرا بغم گرفتار.

خوشا حال لحاف و بستر آهنگ که میگیرند هر شب در برت تنگ^۴.

بنده شاعران اکنونم آتشان باد جمله در...
آن من نیز هم به... یکی زانکه من از میانه بیرونم
آن من... و آن ایشان ریش زانکه من شاعر دگر گویم^۵.

۵- در دیوان مسعود سلمان

مسعود سعد سلمان (۵۱۵-۴۳۸) شاعر نامی در قصیدتی بمطلع :

بنظم و شر کسی را گرفتخا و سزا است مرا سزا است که امروز نظم و شر مرا است

۱ - چاپ استانبول (ص ۳۲) و این دو بیت چنانکه گفتیم در روانه فرخی شاعر متوفی سال ۴۲۹ سروده شده است. ۲ - (ج ۱ ص ۴۹۴)، ۳ - در اصل شمشاد و این بیت بشاهد لغت شمشاد در اسدی بنام زینبی (نسخه ریسی وزینی) آمده است. ۴ - در مجمع الفصحاء : شیها . متن از سروری است. ۵ - این بیت در فرهنگها بشاهد لغت «بستر آهنگ» نیز آمده است و ما در ردیف خود بدان اشاره خواهیم کرد. ۶ - این سه بیت مستوی مایه نمی نمایند که از لیبی باشد اما چون هدایت بنام وی ثبت کرده بود احتیاط را اینجا نوشتیم.

باستاد لیبی اقتفا و مصراع‌ی از شعر وی تضمین کنند و گوید :
 در این قصیده که گفتم من اقتفا کردم باو استاد لیبی که سید الشعراست
 بر آن طریق بنا کردم این قصیده که گفت : سخن که نظم کنند آن درست باید و راست.

۶- ابیات پراکنده در لغت نامه احمدی و مجمع الفهرست

سروری و فرهنگ جهانگیری و رشیدی^۱

- ۱- بشاهد لغت بسیچیدن ، بمعنی ساز کار کردن^۲ :
 بیاید بسیچیدن این کار را پذیره شدن رزم و یسکار را.
- ۲- بشاهد لغت چنگلوك^۳ ، بمعنی کسیکه دست و پایش سست شده باشد و کز:
 ای غوك^۴ چنگلوك چو بزمرد بر گ كوك
 خواهی که چون چكوك^۵ پیری سوی هوا^۶.

۱- ابیات منقول از فرهنگ‌های مختلف تکرار نخواهد شد ، از يك مانند (مثلا از سروری)
 نقل و یاخذ دیگر اشاره میشود . از ذکر نسخه بدلها حتی القدر خواهیم گذشت مگر آنجا که
 زاید نماید و همه جا روایت اصح را متن قرار میدهم نه نسخه خاصی را . نکته دیگر در مورد ذکر
 آنکه متولات رشیدی از نسخه چاپ هند و متولات جهانگیری از نسخه ایست خطی بدینجهت
 احتمال اختلاف مطالب با دیگر نسخ پیدا می نماید . اختلاف شرح معانی لغات مورد استناد نیز
 نقل میگردد . ۲- این بیت تنها در سروری آمده است . ۳- در جهانگیری چنگلوك (با ج) به نقطه
 و كاف تازی ضبطست بدون شاعری و در سروری (با جیم يك شغه و كاف تازی) و نوشته آنرا
 گویند که از راجوری دست برآورد و در وقت برخاستن و استعانت از دیوار و غیره کند و رشیدی
 نوشته : بمعنی کسیکه دست و پای او شل شده و خمیده شده باشد و این مرکب است از چنگل و لوك .
 ضبط متن از اسدی است . ۴- در رشیدی ، غوك . ۵- در رشیدی چكوك و در بعضی از نسخ سروری
 چلوك . ۶- در لغت نامه اسدی این بیت یکبار بشاهد همین لغت آمده است و بار دیگر بشاهد لغت
 چكوك بمعنی چكوك .

- ۳- بشاهد لغت تکو ۱ بمعنی استخوان انگور :
- گرمیاریند و بسوزند ۲ و دهندت بر باد تو بسنگ تکزی ۳ نان ندهی باب ترا ۴ .
- ۴- بشاهد لغت آروغ ، بمعنی بادی که از سینه و حلق بر آید ۵ :
- چون در حکایت آید بانگ شتر کند و آروغها ز اندجو خورد تر ب و گندند .
- ۵- بشاهد لغت فوگان ، بمعنی فقاغ ۵ :
- میبارد از دهانت فوگانو ایدون گویی که سرگشادند فوگان را .
- ۶- بشاهد لغت پریشای ، پری افسای ، یعنی آنکه افسون خواند از برای تسخیر جن ۶ :
- گهی چو مرد پریشای گونه گونه صور همی نماید زیر نگینه لبلا ب .
- ۷- بشاهد لغت هسر ۷ بمعنی یخ :
- پیش من یکره شعر تو یکی دوست بخواند ۸ از زمان باز هنوز این دل من بر هسراست ۹ .
- ۸- بشاهد لغت تیم ، بمعنی کاروانسرا ۵ :
- از شمار تو ... طرفه بهسراست هنوز و ز شمار گران چون در تیم دودراست .
- ۹- بشاهد لغت لت ، بمعنی لغت و عمود ۱۰ :

- ۱- رشیدی ذیل لغات تکو و تکس و تکسک گوید : تعیم انگور که میان غروب یعنی دانه انگور باشد و لغت اول (یعنی تکز) برای فارسی ، (تکز) و اکثر برای فارسی گفته اند و صحیح (ای تازبست چه در سین مهمله او را بدل کنند به فارسی را . ۲- در رشیدی : بگویند ! جهانگیری : بگویند . ۳- رشیدی : تکزی . ۴- سرودی این بیت را ندارد .
- ۵- این بیت فقط در اسدی آمده است . ۶- این بیت فقط در اسدی و سرودی هست .
- ۷- رشیدی گوید : اصح مسراست (بامیم) اما ذکر شاهد نکرده . ۸- اسدی : پیش من شریکی باریکی دوست بخواند ؛ نسخه دیگر اسدی : پیش من بکیار او شریکی دوست بخواند ؛ جهانگیری : پیش من باریک آن شریکی دوست بخواند . متن از سرودی است . ۹- در سرودی و جهانگیری نام سراینده این بیت نیامده است و رشیدی اصلاً شاهد ندارد ؛ نام شاعر فقط در اسدی م- ذکر کرده است . ۱۰- در رشیدی بمعنی لکه زدن است و در جهانگیری بمعنی زدن ؛ سرودی شاهد ندارد .

- رویت ۱ زدر خنده و سبالت زدر تیز گردن زدر سیلی و پهلوی زدر لیت .
- ۱۰- بشاهد لغت مُرت ، بمعنی تهی و برهنه ۲ :
- فرمان کن ۳ و آهک کن و زرنیخ براندای بر روی و برون آر همه رویت رارت .
- ۱۱- بشاهد لغت غنج ، بمعنی جوال ۲ :
- وان بادریسه هفته دیگر غضاره شد و اکنون غضاره همچو یکی غنج پیسه گشت ۴ .
- ۱۲- بشاهد لغت کولک ، بمعنی کدویی که زنان روستا پنبه در او نهند ۲ :
- زن برون کرد کولک از انگشت کرد بردوک و دوك ریبی ۵ پشت .
- ۱۳- بشاهد لغت کاواک ، بمعنی میان تهی ۲ :
- بجز عمود گران نیست روز و شب خورشش شکفت نیست ازو ۶ گر شکمش کاواکست .
- ۱۴- بشاهد لغت بز شک ، بمعنی طیب ۷ :
- بر روی بز شک زن میندیش چون بود ۸ درست پیشیارت .
- ۱۵- بشاهد لغت آفرنگان ، بمعنی نسکی از زنده ۶ :
- از اطاعت با پدر زردشت پیر خود بنسک آفرنگان گفته است .
- ۱۶- بشاهد لغت پیشادست ، بمعنی نقد ۱۰ :
- سته و داد جز به پیشادست داوری باشد و زبان و شکست .
- ۱۷- بشاهد لغت شخائید ، بمعنی ریش کرد ۱۱ :
- جو بشنید شاه آن پیام نهفت ز کینه لب خود شخائید و گفت .

۱- در جهانگیری ورشیدی : ریش . ۲- این بیت فقط در اسدی آمده است . ۳- در يك نسخه از اسدی : فرمان بر . ۴- رجوع به لغت بادریسه و بیت شاهد آن شود . ۵- در اصل : دوك دوك ریبی . متن تصحیح علامه دهخداست و براسدی نیز درباره معنی کولک ایراد دارند که کولک چگونه از انگشت برون کنند . ۶- در يك نسخه از اسدی : ازین . ۷- در لغت نامه اسدی این بیت بشاهد لغت پیشیار آمده است بمعنی قاروره بهمار که بز شک را بنمایند و بز شک (بابه س قطعه) نیز ضبط شده . جهانگیری ورشیدی ندارند ، متن از سروری است . ۸- در اسدی : نیست . ۹- اسدی این بیت را ندارد . ۱۰- این بیت را اسدی ندارد ؛ در جهانگیری معنی کلمه همچنین است و رشیدی گوید : بعضی بمعنی نقد و بعضی بمعنی مقدمه گفته اند . ۱۱- اسدی و جهانگیری این بیت را ندارند ؛ رشیدی در معنی کلمه گوید : ریش کردن و خراشیدن ...

- ۱۸ - بشاهد لغت است ، بمعنی چیزی قوی ۱ :
 گرسیر شدی ۲ بتا زمین درخورد هست
 زیرا که ندارم ای صنم چیزی ۳ است .
- ۱۹ - بشاهد لغت هست ، بمعنی شگوه و گله ۴ :
 ای ازستپش توهمه مردمان به هست دعوتی صعب منکر و معنیست سخت سبست ۵ .
- ۲۰ - بشاهد لغت فرخیج ، بمعنی فزه ، بلید و زشت ۶ :
 ای بلفرخج ساده همیدون همه فرخیج نامت فرخیج و کنیت ملعونیت بلفرخج .
- ۲۱ - بشاهد لغت فرخیج ، بمعنی رشوت :
 بدهم بهر يك نگاه رخس گر پذیرد دل مرا به فرخیج ۷ .
- ۲۲ - بشاهد لغت خبزدو ، بمعنی جعل ۸ :
 آن روی وریش بر گه و بر بلغم و خدو ۹ همچون خبزدوئی که شود زیر پای بخج .
- ۲۳ - بشاهد لغت دند ، بمعنی ابله و بی باک و خود کامه ۱۰ :
 اندرین شهر بسی نا کس بر خاسته اند همه خر طبع و همه احمق و بی دانش و دند .
- ۲۴ - بشاهد لغت پازند ، بمعنی اصل کتاب و اوستا گزارش ۱۱ :
 گویند نخستین سخن از نامه پازند ۱۲ آنست که یا مردم بد اصل میبوند .

۱ - اسدی : چیزی قوی و ابلان (۱) باشد ؛ چهار انگیری ندارد ؛ رشیدی ؛ است ؛ چیزی قوی و خوب و نیکو ۲ - رشیدی : گرسیر شدی ۳ - اسدی ؛ جوژه ؛ علامه دهخدا « خرژه » تصحیح کرده اند . ۴ - چهار انگیری و رشیدی بیت را ندارد . ۵ - اسدی ؛ صعب و منکر و معنیست خام و سست . ۶ - این بیت فقط در اسدی آمده است . ۷ - در چهار انگیری دو مصراع این بیت مقلوبست و اسدی آنرا ندارد . متن از سروری است و در رشیدی نیز همین است . ۸ - اسدی گوید ؛ بتازی مختلفا بود ؛ چهار انگیری و رشیدی ندارند . ۹ - سروری ؛ آن روی وریش بین که پراز بلغم و خروست ؛ متن از اسدی است . ۱۰ - این شعر فقط در يك نسخه از اسدی آمده است . ۱۱ - این بیت فقط در اسدی آمده است و معنی از درست نیست چه اوستا اصل کتاب دینی زردشتیان است و پازند تفسیر . ۱۲ - این مصراع در مرقوم ملك الشعراء بهار در قصیدتی به مطلع :

فروردین آمد سپس بهمن و اسفند
 تضهین کرده است و فرموده :
 ای ماه بدین مژده در آتش فکن اسپند
 این شعر بآئین لیبی است که فرمود
 گویند نخستین سخن از نامه پازند .

- ۲۵ - بشاهد لغت سرواد ، بمعنی شعر ۱ :
 دگر نخواهم گفتن همی ثنا و غزل که دفت یکسره بازار ۲ و قیمت سرواد .
- ۲۶ - بشاهد لغت اقراز ، بمعنی بالا ۳ :
 ز بس رفعتش شاهباز خرت نیارد بر اقراز او بر پرد .
- ۲۷ - بشاهد لغت بادپیما ، بمعنی بیقاید و بی حاصل ۱ :
 یکی باد پیمای کم زن ۴ بود که از کینه باخویش دشمن بود .
- ۲۸ - بشاهد لغت پساوند ، بمعنی قافیه شعر ۵ :
 همه یارو همه خام و همه سست معانی از چکاته تا پساوند ۶ .
- ۲۹ - بشاهد لغت پشنجیده ، بمعنی آب و خون و مثل آن پاشیده شده ۳ :
 پشنجهر همه تنش انجیده اند بر آن خاک خویش ۷ پشنجیده اند .
- ۳۰ - بشاهد لغت سکنجیده ، بمعنی تراشیده ۳ :
 ز تیرش رخ مه سکنجیده شد ز تیفش دل چرخ انجیده شد .
- ۳۱ - بشاهد لغت نیا ، بمعنی پدر پدر و پدر مادر ۱ :
 ز جودم جهانی پر آوازه شد روان نیاکان بمن تازه شد .
- ۳۲ - بشاهد لغت نوید ، بمعنی نالان شد ۸ :

۱ - این شعر فقط در اسدی با نام شاعر آمده است ، سروری و رشیدی ندارند و در جهانگیری نام شاعر مذکور نیست . ۲ - جهانگیری : مقدار ۳۰ - اسدی این بیت را ندارد . ۳ - کم زن ، یعنی بی دولت . ۴ - سروری این بیت را بشاهد لغت پساوند (با بادیك هغه) آورده است . علامه دهخدا در حاشیه نسخه اسدی چاپ خود افزوده اند : «ظواهر امثال نشان میدهد که پساوند مقطع قصیده و غزل و غیر آن باشد نه قافیه » . ۵ - اسدی : همه یارو همه خام و همه سست - معانی با حکایت تاپساوند ؛ در جهانگیری ، همه بوج و همه خام و همه سست معانی از چکاته تا پساوند ؛ در سروری : همه یارو همه خام و همه سست معانی با پساوند ؛ در نسخه ای از جهانگیری : همه یارو ... معانی از چکاته تا پساوند . متن از نسخه اسدی آقای هاسی است بنقل آقای بسور داود و ضبط نسخه اخیر جهانگیری با ملاحظه اندک تصحیفی در چکاته و چکاته صحت آنرا تأیید میکند و از چکاته تا پساوند ، یعنی از سرتابن . ۷ - رشیدی : خاک و خویش . ۸ - اسدی ندارد و مصحح لغت نامه اسدی در حاشیه ص ۱۶۳ این بیت را از رشیدی نقل کرده است : جهانگیری نیز ندارد .

- ز درد دل آنشب بد انسان نوید که از ناله اش هیچکس نغنود .
- ۳۳- بشاهد لغت هلدین ، بمعنی فرو گذاشتن ۱ :
چو گرگ ستمگر بدامت فتد هلدین نباشد زرای و خرد .
- ۳۴ - بشاهد لغت دستکره ، بمعنی شهری از عراق عجم ۱ :
کاروانی همی از روی بسوی ۲ دسکره شد آب پیش آمد و مردم همه برقنطره شد .
- ۳۵- بشاهد لغت پدندر ، بمعنی شوی مادر ۳ :
از پدر چون از پدندر دشمنی بیند همی مادر از کینه براو مانند مادندر شود .
- ۳۶- بشاهد لغت نیاز ، بمعنی دوست ۴ :
ایا نیاز بن ساز و مر مرا مگذاره که ناز کردن معشوق دلگداز بود .
- ۳۷- بشاهد لغت چاپلوس ، بمعنی فریبنده ۴ :
وان چاپلوس پسته گر ۶ خندان کت هر زمان بلوس پیراید .
- ۳۸ و ۳۹- بشاهد لغت مکمل ۷ ، بمعنی گرمی سیاه که در آبست ۸ :
غلبه فروش خواجه که مارا گرفت باد(۱) بنگر که داروش ز چه فرمود اوستاد ۹
گفتا که پنجپایک و غوک و مکمل بکوب در خایه هل تو چنگ خشنسار بامداد .
- ۴۰ - بشاهد لغت بادریسه ، بمعنی آن مهره که زنان بردوک زنتد بوقت رشتن ۱۰ :
گر . . . ت از نخست چنان بادریسه بود
آن بادریسه خوش خوش چون دوك ریشه ۱۱ شد ۱۲ .

۱- اسدی ابن بیت را ندارد ۲- جهانگیری : کاروانی همه . . . و توضیحی در باره محل دستکره داده است که قبلا نقل کردیم ؛ سروری : کاروانی از روم سوی . . . رشیدی : کاروانی همی از روم سوی . . . متن از تاریخ بیهقی است و ما تمام قطعه را که این بیت مطلع آنست قبلا نقل کردیم . ۳- این بیت فقط در سروری آمده و در لغت نامه اسدی چاپ آقای اقبال نیز با تصریح از سروری نقل شده است . ۴- این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است . ۵- اصل : مگذار . ۶- شاید : پسته گر . ۷- در رشیدی این کلمه مکمل (بفتح تین و کاف فارسی) آمده است بدون شاهده و در جهانگیری بوزن خشن ضبط شده . ۸- این دو بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است . ۹- در متن لغت نامه اسدی : استاد ، قیاساً تصحیح شد . ۱۰- این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است . ۱۱- نسخه : دیگه ریشه و بفرض جمع ضبط این نسخه ریشه همان هریسه است بمعنی حلیم که غذائست معروف (از حاشیه) اسدی چاپ آقای اقبال . ۱۲- این بیت می نماید که دنباله یبقی باشد که ذیل کلمه غنج نقل کردیم صرف نظر از اختلاف ردیف که قابل تبدیل نیز هست .

- ۴۱- بشاهد لغت شا کمند ، بمعنی نمیدی که از پشتم سازند ۱ :
 بدستش زخام گوزنان کمند بر در فکنده یکی شا کمند .
- ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ - بشاهد لغت لنجه ، بمعنی رفتار بنزلیکن جاهلانه ۲ :
 کفش صندوق محنت و ۳ ... زنش هر دو گردند ۴ و هر دو ناهموار
 هیچکس را گناه نیست درین کو برد جمله را همی از کار
 این یکی را بخنجه و خفتن وان دگر را بلنجه و رفتار .
- ۴۵ - بشاهد لغت سوسمار ، بمعنی جانوری که ضب گویندش بتازی ۲ :
 چنان باد در آرد بخویشتن که میگوئی خوردست سوسمار .
- ۴۶ - بشاهد لغت سپار ، بمعنی گاو آهن که زمین شکافد ۱ :
 ترا گردن در بسته به پیوغ ۵ و گرنه نروی راست باسپار .
- ۴۷ - بشاهد لغت غر ، بمعنی دبه خایه ۲ :
 برون شدند سحر که ز خانه مهمانانش ز هار هاشده پر گوه و خایه هاشده غر .
- ۴۸ - بشاهد لغت خوش ، بمعنی زن مادر ۲ :
 آن سبیل و ریشش به ... خوش دو پای خوش او به ... صهر .
- ۴۹ - بشاهد لغت جخش ، بمعنی علنی که از گنوماند باد تجان بر آید و درد
 نکند و اگر بیرند بیم هلاکت باشد و اکثر مردم گیلان و فرغانه را باشد ۶ :

۱- این بیت فقط در سروری آمده است . ۲- این بیت فقط در اسدی آمده است . ۳- شاید : کفش ... و
 مهبل ... ۴- شاید : هر دو گوژند . ۵- در متن اسدی : ترا گردن در بسته پیوغ ... ؛ در نسخه ای
 از اسدی : ترا گردن در بسته پیوغ - گرنه نروی راست باسپار (کذا) ؛ نسخه دیگر : ترا گردنات نیست
 بسته پیوغ و گرنه برو راست باشد سپار . صورت متن تصحیح علامه دهخداست . ۶- اسدی :
 چیز است که بگردن اهل فرغانه و ختلان بر آید چون باد تجان و درد نکند و زبان مادر را له (۲)
 گویند . (در حاشیه ص ۶۹ چاپ تهران ، مصحح کتاب در توضیح لغت جعجج بیت فوق را از جهاتگیری
 و رشیدی نقل کرده است).

از گردن او جفتش در آویخته گویی^۱ خیکست^۲ پر از یاد در آویخته^۳ از بار^۴.

۵۰ و ۵۱ - بشاهد لغت فاز، بمعنی دهان دره^۵ :

قیاس ... ش چگونه کنم بیاو بگوی ایبا گذشته بشهر ازیانی و بوالحر^۶

اگر ندانی بندیش تا چگونه بود که سبزه خورده بفازد بهار گه اشتر^۷.

۵۲ - بشاهد لغت ازدر^۸ :

ازین هفت سر ازدر عمر خواور پیر هیزد آن کو بود هو شیسار.

۵۳ - بشاهد لغت انگاره، بمعنی جریده حساب و نامه اعمال^۹ :

زان پیش^{۱۰} که پیش آیدت آن روزیر از هول بنشین و تن اندرده وانگاره پیش آر.

۵۴ - بشاهد لغت مشکوه، بمعنی مترس و هیبت زده مشو^۸ :

تواضع کرد بسیار و مرا گفت ز من مشکوه وی آزار بگذر^{۱۱}.

۵۵ - بشاهد لغت باسک، بمعنی خمیازه^{۱۲} :

چو باسک کند ماه من از خمار قرار از مه نو نماید قرار.

۵۶ - بشاهد لغت توفید، بمعنی حسد و آواز از غلبه و جوش در افتاد^۸ :

از آن لشکر گشن توفید دهر بکام عدو نوش شد همچو زهر.

۵۷ - بشاهد لغت پویه، بمعنی دویدن^۸ :

بگرمی چو برق و برهی چو ابر به پویه چو رنگ^{۱۲} و بکینه چو بیر.

۱ - اسدی آن جفتش ز گردنش بیاویخته گویی. ۲ - جهانگیری : چکبست. ۳ - اسدی :

بیاویخته. ۴ - جهانگیری : از بار. ۵ - از این دو بیت بیت اول فقط در لغت نامه اسدی آمده است. ۶ - اسدی :

بلحر. ۷ - در سرودی بیت دوم بشاهد لغت فازد و بنام منجیک آمده است. ۸ - این بیت فقط در

سرودی آمده است. ۹ - اسدی : جریده شمار بود وانگارش خوانند و کسی بود که چیزها برگزید

چون گذشته ها گویند انگاره می کند ؛ رشیدی : جزوه حساب ؛ جهانگیری : دفتر حساب.

۱۰ - اسدی : زان روز. ۱۱ - این شعر بیت چهارم از قصیده راجیه حاضر لیبی است که قبلا نقل

کردیم. ۱۲ - جهانگیری و اسدی ندارند و رشیدی بیت را بنام سراج الدین راجی نقل کرده است

و گوید باسک خمیازه است و بیای فارسی هم گفته اند. در بعضی نسخ سرودی نیز سراج الدین راجی

نسبت داده شده است. ۱۳ - رنگ = آهو.

- ۵۸ - بشاهد لغت زاج سور، بمعنی مهمانی و سوری که در حین زادن زن کنند ۱ :
 خزاین تهی شد در آن زاج سور درونها پر آمد ز عیش و سرور .
- ۵۹ - بشاهد لغت گرازد، بمعنی از روی ناز و تکبر خرامد ۲ :
 بروز نبرد آن هزبر دلیر شتابد چو گرگ و گرازد چو شیر .
- ۶۰ - بشاهد لغت شهریر، بمعنی روز چهارم از هر ماه (شهریور) ۳ :
 چو در روز شهریر آمد بشهر زشادی همه شهر را داد بهر .
- ۶۱ - بشاهد لغت ناگوار، بمعنی چیزی ناگوار و بدهضم که گواران شود
 و مرد گران جان و بمعنی تخمه و امتلا ۴ :
 از سغای تو ناگوار گرفت خلق را یکسرو منم ناهار .
- ۶۲ - بشاهد لغت غرشیده، بمعنی خشم آلوده ۵ :
 چو غرشیده گشتی ز کین و ستیز گرفتی ازو دیو راه گریز .
- ۶۳ - بشاهد لغت ارزیز، بمعنی قلعی ۶ :
 گرچه زردست همچوزر پیشیز یاسفیدست ۷ همچوسیم ارزیز .
- ۶۴ و ۶۵ - بشاهد لغت لنج، بمعنی بیرون روی ۸ :
 'کره ای را که کسی نرم نکردست متاز بجوانی و بزور و هنر خویش مناز
 نه همه کار تودانی نه همه زور تر است لنج بر باد ممکن بیش ۹ و کتف بر مفراز .
- ۶۶ و ۶۷ - بشاهد لغت ناز، بمعنی درختی مافند سرو ۸ :
 ایا ز بیم زبانم نژند گشته و هاز کجاشد آنهمه دعوی کجاشد آنهمه ژاژ .

۱ - رشیدی زاج سور (باج سه نقطه) ضبط کرده است بدون شاهد. ۲ - این بیت فقط در سروری آمده است.
 ۳ - اسدی و جهانگیری ندارند. ۴ - جهانگیری گوید: بمعنی تخمه و امتلا، و شعر شاهد را به ربیعی نسبت داده است: سروری این بیت را ذیل لغت ناهار بشاهد آن کلبه و هم کلمه ناگوار آورده بنام ربیعی، متن از رشیدی است. ۵ - جهانگیری و اسدی ندارند: رشیدی گوید: غرشیده، خشم آلود و تند. ۶ - در اسدی این بیت بشاهد لغت پیشیز آمده است بمعنی چیزی که بجای دوم رود. ۷ - اسدی: با سببه است.
 ۸ - این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است. ۹ - نسخه از اسدی: هیچ.

ز... گیرد... تو فروزیب همی چو بوستان که فروزان شود بسرو و بناز. ۱

۶۸- بشاهد لغت ورس، بمعنی چوبی که دربینی اشتر ۲ کنند ۳:

ایا کرده در بینیت حرص ورس زایزد نیایدت يك ذره ترس.

۶۹- بشاهد لغت آس، بمعنی آنچه خرد شود در زیر سنگ آسیا ۴:

دوستنا جای بین و مرد شناس شدنخواهم باسیای تو آس.

۷۰- بشاهد لغت خرابار، بمعنی آن که جماعتی در کاری جمع شوند و... ۵:

یکی مؤاجر یشرم و ناخوشی که ترا هزار بار خرابار یش کرد همس.

۷۱ و ۷۲- بشاهد لغت غلغلیج، بمعنی دغدغه یعنی آنکه پهلوی کسی رایازیر کش

بر انگشت بکای و جنبانی تابخندد ۷:

چو بینی آن خربد بخت را ملامت نیست که بر سکیزد ۸ چون من فرو سپوزم یش

۱- دريك نسخه اسدی بجای بیت دوم این بیت آمده است:

ترا شناسد دانا مرا شناسد نیز تواز قیاس چو غازی من از قیاس چو ناز.

۲- در اسدی: اشتر، متن تصحیح علامه دهخدا است. ۳- این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است.

۴- اسدی: آس، آسیا کردن است؛ رشیدی و جهانگیری ندارند. ۵- اسدی: خرابار، آن بود

که بجوقی (کذا) یکی را حمل کنند. ضبط رشیدی مانند سروری است؛ جهانگیری ندارد. ۶- اسدی

یکی مؤاجر و یشرم و...؛ سروری: یکی مؤاجر یشرم و ناخوشی. ۷- این ضبط اسدی است ذیل

لغت غلغلیج (موازی تصحیحی که در مصراع چهارم شده است)؛ جهانگیری ندارد؛ سروری ذیل

این لغت گوید: دغدغه باشد یعنی زیر بغل بخارند تا این کس بخندد افتد و در خراسان کلفتیچه خوانند

و سپس بیت دوم را بصورت ذیل شاهد آورده: چنان بدانم... که او بهالش اول ز خرد شود

بیهوش؛ باز اسدی ذیل لغت غلغلیجه گوید: غلغلیجه ردغه و کلخه، این همه آن باشد که دست

زیر بغل مردم یا پهلوزند و بکاوید ناخنند بر او فتد لبیبی گفت و سپس دو بیت فوق را (صرف نظر از تصحیح

مصراع چهارم) نقل کرده است: سروری ذیل لغت اخیر گوید: همان غلغلیج مرقوم. مثالش لبیبی گوید:

چو غلغلیجه بود مرد را ملامت نیست که بر سکیزد چون من درو سپوزم یش؛

ورشیدی نیز همین بیت را بشاهد همین لغت آورده و پیداست که برای شاهد لغت غلغلیجه این ضبط

مناسب است نه ضبط اسدی. ۸- بر سکیزد، یعنی برجهد.

چنان بدائم من جای غلغلہ جگمگش کجا بمالش اول فتد بخنده سریش ۱ .

۷۳ - بشاهد لغت خشکانج ، بمعنی خشک اندام ۲ :

تو چنین فربه و آکنده چرایی بدرت هندویی بود یکی لاغر و خشکانج و نحیف .

۷۴ - بشاهد لغت فرغیش ، بمعنی آن موی که از زیر پوستین سر فرو آورده

بود و جامهٔ ریمناک دریده دامن را نیز گویند ۲ :

زخشم دندان بگذار دبر... خواهر همی کشید چو درویش دامن فرغیش .

۷۵ - بشاهد لغت مسکج ، بمعنی مویز ۲ :

همچو انگور آبدار بدی نون شدی چون مسکج زیری خشک .

۷۶ و ۷۷ - بشاهد لغت پک ، بمعنی چغز (قورباغه) ۲ :

ای همچو پک بلید و چنودیده هابرون ۳ مانند آنکسی که مراودا کنی خبک

تاکی همی در آیی و گردم همی دوی ۴ حقا که کمتری و فزاکن تری زبک ۵ .

۷۸ - بشاهد لغت چکوک بمعنی چکاوک ۶ :

چون ماهی شیم کی خور دغوطه چفوک ۷ کی دارد جغد خیره سر لجن چکوک .

۷۹ - بشاهد لغت کوک ، بمعنی نوعی تره یا کاهو ۲ :

۱ - در متن اسدی (ص ۶۲) : کجا بمالش اول براو فتد سریش ؛ در نسخهٔ دیگر... که هم بمالش اول

برافتدش خنده ؛ نسخهٔ دیگر... که چون بمالم برخنده خنده افزاید . متن تصحیح علامهٔ دهخداست .

۲ - این بیت فقط در اسدی آمده است . ۳ - اصل : بروی . متن تصحیح علامهٔ دهخداست . ۴ - علامهٔ

دهخدا : .. گوشم همی دری ؛ تصحیح کرده اند . ۵ - این دوشهر در متن جایی اسدی (ص ۲۵۴) بنام دقیقی

ضبط است و در پک نسخه که بیت اول آمده بنام لیبی و در نسخهٔ دیگر که هر دو بیت آمده بنام سمجور

(کدا) و (در ص ۲۸۴) بیت دوم بنام خسروای آمده است . ۶ - این بیت فقط در اسدی هست و

بیتی دیگر از لیبی بشاهد این کلمه در همین مورد (ص ۲۵۸ چاپی) نقل شده است که عابق‌ذیل

لغت چنگلوک نقل کردیم . ۷ - صورت متن تصحیح قیاسی علامهٔ دهخداست ؛ مصحح لغت نامهٔ اسدی

چنین تصحیح کرده : چون ماهی شیم کی خور دغوطه شوک ... و اصل آن چنین بوده : چون ماهی

شیم که خورد غوطه چو غوک یا دارد جغد ...

از زبان باشد بر مردم دانی (۹) گاه آب دهی و گاه می آری کوک .

۸۰ - بشاهد لغت لوچ ، احوال ، دوین ۱ :

آن تویی کور و تویی لوچ و تویی کوچ بلوچ

وان تویی گول و تویی دول ۲ و تویی بابت لنگ ۳ .

۸۱ - بشاهد لغت بستر آهنگ ، بمعنی لحاف یا آنچه بر روی لحاف و نهالی

پوشند که گرد بر آن نشینند ۴ :

خوشا حال لحاف و بستر آهنگ که میگیرند هر شب ۵ در برت تنگ .

۸۲ - بشاهد لغت ملنگ ، بمعنی بیهوش ۶ :

زجا جست چون آتشی بید رنگ دل از باده عشق مست و ملنگ .

۸۳ - بشاهد لغت ماز ، بمعنی عشرت و سود کردن ۶ :

درین محنت سرای شادی و غم که گاهی ماز باشد گاه ماتم .

۸۴ - بشاهد لغت گولانج ، بمعنی حلوائی که لا بر لایز گویند ۷ :

گولانج و گوشت و گوگرد و گوز آب و گادنی گرمابه و گل و گل و گنجینه و گلیم .

۸۵ - بشاهد لغت وارون ، بمعنی نحس ۷ :

ندانم بخت را با من چه کین است به که نالم به که زین بخت وارون .

۸۶ - بشاهد لغت داشن ، بمعنی عطا ، داشاد ۷ :

چکنم که سفیه را به نکوی ۸ نتوان نرم کردن از داشن .

۸۷ - بشاهد لغت غرواشه ، بمعنی لیف جولاهه ۹ :

۱- این بیت فقط در اسدی آمده است آنهم در يك نسخه بنام ابیبی است ، در نسخه دیگر بنام تنه‌ری

و در نسخه دیگر بنام خطیری . ۲ - دول ، یعنی معطل و مکار . ۳ - لنگ ، یعنی آلت تناسل .

۴ - رشیدی گوید : چادری که که بر بالای بستر کشند ؛ چنانگیری و اسدی ندارد . بیت در اسباق از مجموع

الفصحاء نیز نقل کردیم . ۵ - در مجمع الفصحاء : شبها . ۶ - این بیت فقط در مروزی آمده است .

۷ - این بیت فقط در اسدی آمده است . ۸ - این مصراع را علامه دهخدا چنین تصحیح کرده اند :

چکنم گرمیه را گردن . ۹ - رشیدی گوید : یعنی افزاری مانند جاروب که جولاه آب بدان بر جامه باشد :

چنانگیری ندارد ؛ اسدی گوید : گیاهی که جولاهان از و مال (کتا) کنند و دسته بسته بندند و کفشگران نیز .

چو غروا شه ریشی بسرخی و چندان که صدلیف ۱ ازده یکش بست بتوان ۲.

۸۸- بشاهد لغت بنشاختن ، بمعنی بنشاندن ۳ :

جو باز آمد از حمله و تاختن بفرمودش از پای بنشاختن .

۸۹- بشاهد لغت سر ، بمعنی شرابی که از برنج کنند ۴ :

لغت بخورد و کرم ۵ درد گرفته شکم سربکشیدم دودم مست شدم ناگهان .

۹۰- بشاه لغت ویر ، بمعنی یاد و حافظه ۳ :

یکی تیز ویر است بسیار دان کز و نیست احوال گیتی نهان .

۹۱- بشاهد لغت هنج ، بمعنی کشنده ۶ :

کندی عدو هنج از بهر کین فرو هشته چون ازدهای ز زین ۷ .

۹۲ و ۹۳- بشاهد لغت فرخو ، بمعنی پاک کردن کشت و باغ - پیراستن تاک در

و گزین کردن کشت ۸ :

گر نیست ستورچه باشد خری بمزد گیر و همی رو

مر کشت را خود افکن نیرو رزرا بدست خود کن فرخو .

۹۴- بشاهد لغت شنکینه ، بمعنی چوبی که گاو [دان] را تند ۹ :

شنکینه برمدار تواز چاکر تاراست ماند او چو ترازو ۱۰ .

۹۵- بشاهد لغت غلیواج ، بمعنی زغن و موش گیر ۱۱ :

۱- در اسدی: که ده ماله ۲۰ - اسدی: بست شاید . ۳- این بیت فقط در سروری آمده است . ۴- اسدی :

سبکی باشد که از گرنج سازند (گرنج ، برنج) : رشیدی : شرابی که از برنج سازند ؛ جهانگیری ندارد .

۵- اصل در همه جا ، لغت بخورد ؛ بگرم . متن تصحیح علامه دهخداست و کرم ، یعنی کلم و لغت ، یعنی شلغم . ۶- اسدی و جهانگیری ندارند ؛ رشیدی گوید : امر بکشیدن و کشنده . ۷- در رشیدی: کشنده و ...

... ازدهای ز زین . ۸- این دو بیت فقط در اسدی آمده و صورت متن تصحیح آنای دهخداست . متن

اسدی با اصلاحی که تصحیح آن کرده در اصل چنین بوده : گر نیست ستورچه باشد خری بمزد گیر و همی

دو - مر کشت را خو افکن نیرو رزرا بدست خود کن فرخو . ۹- این بیت فقط در اسدی آمده

است . ۱۰- در اصل : شنکینه برمدار چاکر - تاراست باشد ... متن تصحیح علامه دهخداست .

۱۱- این بیت در اسدی بشاهد لغت غلیواج با اختلافی آمده است رجوع به آن لغت شود ، جهانگیری

و رشیدی هیچک از دو مورد را ندارند و سروری در لغت غلیواج ذکر شاهد نکرده است .

ای بچه حمدونه بترسم که غلیواج ناگه بریادت درین خانه نهان شو .

۹۶- بشاهد لغت نسو ، بمعنی هموار و ساده که در آن درشتی نباشد ۱ :

نسو بود از آنگونه دیوار او که مانند آئینه بنمود رو .

۹۷- بشاهد لغت خلنده ، بمعنی در اندرون رونده و مجروح کننده ۱ .

بود بر دل زمزگان خلنده گهی تیر و گهی ناوک زنده .

۹۸- بشاهد لغت اماره ، بمعنی حساب ۲ :

اگر خواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره .

۹۹- بشاهد لغت اندخسواره ، بمعنی پناه و حصار ۳ :

زخشم این کهن گر گز کاره ندارم جز درت اندخسواره .

۱۰۰- بشاهد لغت کالفته ، بمعنی آشفته ۴ :

فروید آید ۵ ز پشتش پور ملعون ۶ شده کالفته چون خرسی خشینه .

۱۰۱- بشاهد لغت افرشته ، بمعنی بلند کرده و انباشته ۱ :

دل از حرص و از کینه انباشته سر کبر بر چرخ افرشته .

۱۰۲- بشاهد لغت کالیدن ، بمعنی گریختن ۱ :

ز کالیدن يك تن از رزمگاه شکست اندر آید به پشت سپاه .

۱۰۳- بشاهد لغت غاوشو ، بمعنی خیاری که از بهر تخم رها کنند ۲ :

زرد و دراز تر شده از غاوشوی خام ۸ نه سبز چون خیارونه شیرین چو خربوزه .

۱۰۴- بشاهد لغت سته ، بمعنی لعنت و فقرین و هم بشاهد لغت فریه ، بمعنی

فقرین ۹ :

۱- این بیت فقط در سرودی آمده است . ۲- این بیت در اسدی و جهانگیری نیست . ۳- جهانگیری

و اسدی ندارد ، رشیدی گوید : جای پناه . ۴- این بیت در جهانگیری و رشیدی و سرودی نیست

و در يك نسخه اسدی نیز بنام منجيك آمده است . ۵- اصل : فرو آید . ۶- نسخه اسدی : چون نو

ملعون . ۷- این بیت فقط در اسدی آمده است . ۸- خام ۹- این شعر ذیل هر دولت و فقط

در اسدی نقل شده است .

ای فرومایه و در کون هل و بی شرم و خبیث آفریده شده از فربه و سردی و سته .

۱۰۵ - بشاهد لغت غلیواژ ، بمعنی زغن ۱ :

ای بیجه حمدونه غلیواژ غلیواژ ترسم بر بادت بطناق اندر برجه ۲ .

۱۰۶ - بشاهد لغت تزه ، بمعنی دندانۀ کلید که از چوب کنند ۳ :

دهقان بی ده است و شتر بان بی شتر پالان بی خراست و کلیدان بی تزه .

۱۰۷ و ۱۰۸ - بشاهد لغت کونده ، بمعنی چیزی که از گیاه بافتند چون دامی

و کاه بدان کشند ۴ :

من بر تو فکنده ظن نیکو و ابلیس ترا ز ده فکنده

مانند کسمیکه روز باران بارانی پوشد از کونده .

۱۰۹ - بشاهد لغت رنبه ، بمعنی موی زهار ۵ :

آنگاه که من هجرات گویم تو ریش کنی و زنت رنبه .

۱۱۰ و ۱۱۱ - بشاهد لغت چنبه ، بمعنی چوب پشت در ... ۶ :

۱ - این بیت باین صورت فقط در اسدی آمده است ، صورت دیگر آن ذیل لغت غلیواچ آمده است که مذکور شد ، بدانجا مراجعه شود . ۲ - در اصل : اندرجه . متن تصحیح علامۀ دهخداست .

۳ - سروری و رشیدی و جهانگیری ندارند . متن از اسدی است ذیل همین لغت یعنی تر و در حاشیۀ (ص ۱۸۰) در شرح لغت تزنیز مصحح اسدی آنرا نقل کرده است . ۴ - اسدی گوید : جوالی بود که کاه در آن بر کنند و آن بر مثال دام باشد و سپس بیت دوم را بشاهد آورده است بدون ذکر نام شاعر . صورت متن و دو بیت شاهد از سروری است . ۵ - اسدی و جهانگیری ندارند .

۶ - اسدی ذیل لغت چنبه گوید : چوبی باشد که زنان بدان جامه شویند و از یس در نیز بهند استواری را و سپس هر دو بیت فوق را نقل کند و هم او ذیل لغت غرنیه بمعنی بانگ تشبیه ...

بیت نخست را آورد با تبدیل آخرین کلمۀ بیت یعنی « ز غرنیه » به « غرنیه » ؛ در سروری هر دو بیت بشاهد لغت مندریش آمده است بمعنی ای ازانده کردن و بیت اول بشاهد لغت غنبه ، بمعنی تشبیه و

بانگ و هم هر دو بیت ذیل لغت چنبه بمعنای مذکور در فوق و در هر سه مورد مصراع اول با اختلاف ذیل نقل شده است : دو چیزش بشکن و دو بر کن . اما در رشیدی شعر لیبیی فقط بشاهد لغت چنبه آمده

است و در معنی کلمه گوید : هر چوب کنده مانند چوب کاگران که بر آن جامه شویند و چوب دستی شتر بانان و چوب پشت در و امثال آن لیبیی گوید فعله : ... جهانگیری ذیل لغت چنبه گوید : هر چوب کنده

را گویند مانند چوبی که پس در بهند تا زود کشوده بشود و گاهی کاگران بر ذر آن جامه را بشویند و چوب دستی بود که اشتر بانان و اشتر بانان و غیر هاب دست گیرند استاد لیبیی گفته : دو چیزشکن دو چیز بر کن .

- شو چیزش بر کن و دو بشکن مندیش ز غفل و ز غبه
دندانش بگاز و دیده بانگشت پهل و بد بوس و سر به چینه
۱۱۲ و ۱۱۳ - بشاهد لغت نخکله ، بمعنی گوزی (گردویی) سخت ۱ :
ای بزفتی علم بگرد جهان بر نگر دم شو مگر بیری
گر چه سختی چو نخکله مغزت جمله بیرون کنم بچاره گری
۱۱۴ - بشاهد لغت چیستان ، بمعنی اغل و طه پرسیدنی که بیری لغز
گویند ۲ :

- اگر این چیستان تو بگشایی گوی دانش ز موبدان بیری
۱۱۵ - بشاهد لغت سور بمعنی مهمانی یا بنوهی ۱ :
سوری او جهان را بدل ماتم سوری زیرا که جهان را بدل ماتم سوری ۳ :
۱۱۶ - بشاهد لغت مستی بمعنی گله کردن ۱ :
باد خور و مستی کن مستی چه کنی از غم دانی که به از مستی صدره ای یکی مستی
۱۱۷ - بشاهد لغت راژ ، بمعنی قبه خرمن از غله ۱ :
پای او افراشته اینچنانک تو بر از کون راژها افراشتی ۴ :
۱۱۸ - بشاهد لغت بافکار ، بمعنی جولاه ۱ :
بافکاری بود در شهر هری داشت زیباروی و رعنا دختری
۱۱۹ - بشاهد لغت فرسنگسار ، بمعنی سنگچین که بر سر راهها برای نشان
راه کنند میلی که برای نشان فرسنگ ساخته باشند و آنرا دروازه هزار گام نیز گویند ۵ :

۱ - این بیت فقط در اسدی آمده است . ۲ - این بیت فقط در سروری هست . ۳ - در اصل سور تو
جهان را بدل ای ماتم سوری (؟) . متن تصحیح علامه دهخداست . واژ سوری ، سوری صاحب دیوان
خراسان مسعود غزالی مراد است . ۴ - نسخه ای از اسدی : تو بر کون ... این مصراع را علامه
دهخدا چنین تصحیح کرده اند : تو بر غون تاژها افراشتی (زرغون نام محلی است چنانکه سوزنی
گوید : دی دره زرغون یکی تاژه پسر بر : تاژ ، شبیه است) . ۵ - اسدی گوید : فرسنگسار
فرسنگ راه باشد : جهانگیری و رشیدی ندارند .

نیایی در جهان بی مهر یاری^۱ نه فرسنگی و نه فرسنگساری .

۱۲۰ - بشاهد لغت بشکوه ، بمعنی صاحب حشمت و هیبت ۲ :

ز بس بود بشکوه و بافرهی جهان دید او را خورای رشی .

۱۲۱ - بشاهد لغت شارك ، بمعنی مرغکی کوچک و خوش آواز و سیاه ۳ :

الا تا در ایند طوطی و شارك الا تا سراپند قمری و ساری -

۱۲۲ - بشاهد لغت ناغوش ، بمعنی سر آب فرو بردن و غوطه خوردن ۴ :

گرد گرداب مگرد ای که ندانی تو شنا ۵ که شوی غرقه چو ناگاهی ناغوش خوری .

۱۲۳ - بشاهد لغت لك ، بمعنی سخنان بیهوده و هرزه و هندیان ۶ :

رفت ۲ ریمن مرد خام لك درای پیش آن فر توت پیر ۸ زار خای .



۱ - اسدی : بی داغ بایم ۲ - این بیت فقط در سروری آمده است . ۳ - این بیت در نسخ اسدی به ذنبی و زبنتی و زبانی و زبینی نسبت داده شده است ؛ جهانگیری و رشیدی ندارند و تنها سروری آنرا از اینبی دانسته است . ۴ - اسدی گوید : ناغوش سر آب فرو بردن بود از مردم و مرغ را نیز گویند ؛ جهانگیری و رشیدی ندارند . ۵ - اسدی : گرد گرداب مگرد ادت نیاموخت شنا . ۶ - این بیت در نسخه ای از اسدی بنام رودکی است ؛ رشیدی ندارد . ۷ - اسدی و جهانگیری : گفت ۸ - اسدی : مرد .